«بژر» در لغت و اسطوره - سلاح ایندرا

یاحقی، محمد جعفر

در کتاب‏"گزاره‏ای از بخشی از قرآن کریم‏10(تفسیر شنقشی)که چندی پیش به‏ محضر ارباب دانش و دیانت پیشکش کردم و در میان انبوه واژه‏های کهن و بدیع آن، لغت‏"بژرجستن‏"در ترجمهء کلماتی نظیر:شقاق،عدوان،فتنه،خصومت،بغی؛و "بژرجوی‏"در ترجمهء حضام‏2،نظرم را جلب کرد و با تتبع مختصری که در پاره‏ای متون‏ قرآنی داشتم،ریشه و معنای کلمه برایم روشن نشد،اگرچه از طریق معادل‏های عربی آن‏ در قرآن،پی بردن به معنی واژه چندان دشوار نمی‏نمود.اینجا بود که به نقل چند شاهد و یکی دو مورد حدس و گمان و یک علامت سؤال(؟)اکتفا کردم.هم‏اکنون یادداشتی‏ را که آن روز در صفحهء 265 کتاب مذکور در پاورقی لغت‏"بژر جستن‏"آورده‏ام دوباره‏ نقل می‏کنم و آن‏گاه به ذکر چند توضیح دیگر که بعدا"برایم روشن شده است می‏پردازم:

"در ترجمهء قرآنی دیگر بدون شماره و به صورت اوراق پراکنده از کتابخانهء آستان‏ قدس،که بازهم از آن نام برده‏ایم کلمات زیر چنین معنی شده:

خصام:آویژگن و بژرجوی(ص 110)،شقاق:بژرجستن(ص 371)،لاتعتدوا: نگرید بژر نجویید(ص 98)،معتدین:بژر جویان(ص 98).کلمهء"بژر"در تمامی‏ موارد یاد شده در اصل متن با سه نقطه است.

بدین صورت در هیچیک از مآخذ و متونی که مراجعه کردم نیافتم.لغت نامه کلمهء "بجر"را به معنی‏"بدی و شر"آورده،آیا می‏توان حدس زد که‏"بژر"همان‏"بجر" باشد؟مصحح کتاب زین الاخبار،چاپ بنیاد فرهنگ ایران در پاورقی صفحهء 295 کلمهء "بجر"را از قول مینا رسکی‏"چماق و گرز"معنی کرده و گفته از سلاح هندوان است.آیا میان‏"بژر"و"بجر"بدین معنا رابطه‏ای موجود هست؟"

روزها گذشت-که یادش به خیر باد-و من بنده نیز به حکم ماجراجوئی طبع جوان‏ دنبالهء کار لغت و تصفح متون کهن و شاهدیابی را رها کردو دل به زمزمهء اسرار نگفتنی‏ اسطوره‏ها سپرد و در کتب افسانه و اساطیر متفرق گشت.اما نه آن چنان‏که آن واژه‏ها را پاک از خاطر ببرد،بلکه هرگاه نیز به قرینه‏ای برمی‏خورد که روشنگر گوشه‏ای از آن تاریکیها بود،بی‏درنگ به قید کتابت می‏کشید.امروز به مصداق‏"العود احمد"یک بار دیگر به سر آن لغت باز می‏شوم،و اینبار البته به مدد اسطوره‏ها سخن از آن مقوله‏ در می‏پیوندم.

گمان اولی که در مورد رابطهء"بژر"با"بحر"به معنی‏"بدی و شر"براساس‏ لغت نامه برده بودم،خطاست چرا که بچر به معنی مذکور عربی است و حال آنکه در عربی‏ نبودن بژر نمی‏توان تردید کرد.اما حدس دوم آن روزی را تأملی اندک در اسطوره‏ها تأیید می‏کند.

در اساطیر هندی،ایندرا3-یکی از بزرگترین خدایان ودائی که در اوستا4از یاران‏ اهریمن و دیورقیب امشاسپند اردیبهشت معرفی شده سلاحی مخصوص به خود دارد به نام‏ "وجر" Vajra که صاعقه و آذرخش در آن جای دارد و با این سلاح گرزمانند به جنگ‏ ورتر5-دیو خشکی-می‏شتابد و او را مغلوب می‏کند و باران را از ابرها فرو می‏بارد. روایات کهن وی را چون مردی زیبا و یا سلیح آراسته تصویر می‏کنند که بر پیلی نشسته‏ و گرز معروفش را که صاعقه در آن جای دارد به دست گرفته‏6.باید دانست که لغت وجر باوجود آن‏که معادل Vazra اوستائی و Vazr پهلوی و"گرز"فارسی است،به معنی گرز نمی‏باشد،بلکه سلاحی کوتاه و نوک تیز است که اصولا"از سنگ می‏تراشیده‏اند و در زبان‏ فارسی دری لفظی که برابر آن باشد وجود ندارد.گرز که صورت فارسی همان واژه است‏ تغییر معنی داده.سلاح وجر که معرف برق آسمان است،سلاح خاص ژوپیتر-خدای بزرگ‏ رومی-نیز می‏باشد7.این سلاح را که خدایان برای ایندرا ساختند،سلاحی است زرین‏ که صد گوشه و هزار سر دارد و جای آن‏میان اقیانوس هاست.

علاوه بر ایندرا،مجسمهء"ویشنو"8یا"بشن‏"-ایزد دیگر ودایی-را نیز می‏بینیم‏ با چهار دست که در قسمت اول(صدف بزرگ)،در دست دوم اسلحه‏ای مانند صاعقهء ایندرا به نام(وجرنابهه Vajra-nabha ،در دست سوم عصائی بنام(گد( Gada )و در دست‏ چهارم او گل نیلوفری بنام(پدمه Padma )قرار دارد9

باوجود آن‏که محققین تصریح کرده‏اند که میان گرز فارسی "وجر"هندی رابطهء بینی وجود ندارد،وقتی به تعبیرات شاعرانه‏ای نظیر آنچه در شاهنامهء فردوسی-که‏ سرشار از اسطوره‏های کهن است-در مورد گرز پهلوانان،بر می‏خوریم بی‏درنگ ذهن ما به برخی از ویژگیهای سلاح ایندرا-که صاعقه در آن است-نیز متوجه می‏شود.

ببارید الماس از تیره میغ‏ همی آتش افروخت از گرز و تیغ‏10 چو بر گردن آرند رخشنده گرز همی تابد از گرزشان فرو برز11 ز گرز تو خورشید گریان شود ز تیغ تو ناهید بریان شود12 ز تیغ تو خورشید بریان شود ز گرز تو ناهید گریان شود13 سپهری کجا باد گرز تو دید همانا ستاره نیارد کشید14

اکنون اگر به موارد استعمال واژهء"بژر"در ترجمهء سابق الذکر توجه کنیم،باید به معنایی در حدود:دشمنی،عداوت،کینه‏وری و فتنه انگیزی بکار رفته باشد.گمان من‏ بر این است که باتوجه به آنچه گذشت‏"بژر"صورت فارسی شدهء همان‏"وجر"سلاح‏ ایندرا می‏باشد که به موازات آن‏که خود ایندرا در اساطیر ایرانی از حالت ایزدی به‏ موجودی اهریمنی انتقال یافته،کاربرد سلاح او هم که در آغاز برای تحقق منظورهای‏ خبر(نبرد با دیو خشکی و آوردن باران)بود به‏معنای اهریمنی:خصومت و کینه و فتنه انگیزی تغییر یافته و در مناطقی از ایران-به احتمال قوی خراسان قدیم که اتفاقا" به سرزمین هند هم نزدیکتر است-رواج پیدا کرده باشد.

اگر این گمان درست باشد به مدد تأمل در اساطیر و روایات کهن سرگذشت واژه‏ای‏ اصیل که از فرهنگ‏های فارسی ساقط است،روشن می‏شود.

پاورقیها

(1)-انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،تهران 1355.

(2)-صفحات:15،36،37،40،106،111،158،236،240.

(3)- Indra

(4)-هاشم رضی،فرهنگ نامهای اوستا،انتشارات فروهر،تهران 1346،1/254.

(7)-احسان یارشاطر،ایندرا،یغما سال چهارم ص 435.

(8)- Vishnu

(9)-عبد الرحمن عمادی،پیوست کتاب دیار شهریاران،انجمن آثار ملی،تهران‏ 1354،بخش دوم ص 2-118.

(10)-شاهنامه،چاپ مسکو 4/125.

(11)-ایضا"6/83.

(12)-ایضا"2/195.

(13)-ایضا"4/157.

(14)-ایضا"1/198.